

روایت انحطاط

افول امپراتوری آمریکا

در حاشیه نقد و بررسی کتاب «شکل‌گیری سرمایه‌داری جهانی»

داگ هنوود^۱، ویراستار Left Business Observer و مجری برنامه Behind the News است. آخرین کتاب وی، «نوبت من: هیلاری کلینتون ریاست جمهوری را هدف قرار می‌دهد»^۲ نام دارد. وی در این یادداشت -که در نشریه ژاکوبین در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است- با اینکه معتقد به زنده بودن نتولیرالیسم است و شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا را ایده موفقی می‌داند، اما دلایلی نیز برای افول ایالات متحده آمریکا برمی‌شمرد و در نهایت، راه خروج از این انحطاط را یک سرگردانی و پرسش بدون پاسخ می‌داند.

«نتولیرالیسم زنده است و قبل از آنکه بمیرد، نباید آن را مرده اعلام کنیم؛ با این حال، امپراتوری

آمریکا وارد مرحله انحطاط خود شده است.» این‌ها توضیحاتی است که در میزگرد مربوط به کتاب «شکل‌گیری سرمایه‌داری جهانی: اقتصاد سیاسی امپراتوری آمریکایی»^۳ از سوی لئوپانیچ و سام گیندین، داده شده است. مجله ژاکوبین در اوایل همین سال [۲۰۱۳]، این مجموعه مقالات را منتشر کرد. بنده قصد دارم بحث خود را با این گفته شروع کنم که این کتاب و کاری که این دو نفر انجام داده‌اند، بسیار تحسین‌برانگیز است. برخلاف آنچه در این نوع سبک وجود دارد، به معنای همه کلماتی که برای این توضیح به کار بردم، دقت کردم. چندی قبل، در میزگردی همراه با رادیکا دسائی حضور داشتم و در آنجا، او ادعا کرد که شکل‌گیری ایالات متحده برخلاف تصور، واقعاً موفقیت بزرگی در مقایسه با سلف خود، بریتانیا نبوده است. این موضوع

باعث شد تا فکر کنم که او در کدام سیاره زندگی می‌کند؟! (با در نظر گرفتن افراد معروف حاضر در این میزگرد، محل زندگی او در کانادا نبود که باعث شد این نتیجه‌گیری عجیب را داشته باشد). باید گفت، ایالات متحده در نوع خود، عالی است و لئوو و سام در روشن کردن بعضی از مکانیسم‌های این موفقیت، بسیار خوب عمل می‌کنند؛ مثل جای دادن قدرت‌های لایه دوم مانند اروپای غربی و ژاپن (می‌توانم بگویم که کانادا نیز این‌گونه بوده اما کانادا مورد ویژه‌ای است). این کشورها دارای استانداردهای بالای زندگی هستند و حتی گاهی می‌توانند ادعای اخلاقیات داشته باشند، اما این ارتش ایالات متحده است که کار کثیف سیاست‌گذاری‌های امپراتوری را انجام می‌دهد. البته زندگی در لایه‌های سوم و چهارم امپراتوری، داستان دیگری دارد که مملو از بدهی، کسب سود و گاهی کودتای تحت پشتیبانی سیا است.

1 - Doug Henwood
2 - My Turn: Hillary Clinton Targets the Presidency

3 - The Making of Global Capitalism: The Political Economy Of American Empire (2012)

است، حداقل تا به امروز. همه باید مراقب انتشار آگهی ترحیم پیش از موعد باشند؛ هم امپراتوری‌ها و هم رژیم‌های توده‌ای.

هشدار: دلایلی برای چرایی افول امپراتوری

اما من می‌خواهم برخی از دلایل را برای چرایی افول امپراتوری یادآوری نمایم؛ دو سال پیش، صحبت‌هایی به گوش لئورسید که من در اتاوا حرف‌های افول‌گرایانه زده‌ام که این امر برای او یک هشدار تلقی می‌شد. تا آن زمان، ما در مورد نادرستی نظریهٔ افول، بارها و بارها، چشم در چشم شده بودیم و او نگران این مسئله بود که مبادا من، دیدگاه نادرستی داشته باشم. متأسفم لئو! من تا حدود زیادی در این مورد اشتباه کرده‌ام. مواردی وجود دارد که مرا نگران انحطاط عمیق می‌کند. بگذارید با اقتصاد صرف شروع کنم؛ به ویژه سرمایه‌گذاری. البته اگر وقت کافی داشتیم در مورد افزایش دیون خارجی ایالات متحده نیز بحث می‌کردم؛ روندی که بعد از رکود بزرگ، همچنان باقی مانده است. بعضی‌ها می‌گویند که توان مداوم ایالات متحده برای فروش دیون خود، نشانهٔ قدرت است. البته تا زمانی که خارجیان تصمیم می‌گیرند تا دیون بیشتری نخرند و در نتیجه، این فروش نیز به پایان می‌رسد. به خاطر داشته باشید که آلن گرینسپن، زمانی که حباب

مراقب انتشار آگهی ترحیم امپراتوری باشیم!

البته باید از بخش «اما» به این توضیح اندک می‌رسیدم که این کلمه، در همین جا است. ممکن است شما متوجه شده باشید که در آغاز گفتم، امپراتوری ایالات متحده در شرایط خود، بسیار موفق «بوده است» و همچنین گفتم، برنامه‌ریزی برای این زمان «تربیت شده‌اند». انتخاب زمان فعل، نشانه‌ای است که می‌گوید، من به کجا می‌روم. آیا بهترین روزهای امپراتوری آمریکا، روزهایی است که پشت سر گذاشته‌ایم؟ من این موضوع را با علامت سؤال پرسیدم، زیرا از جواب مطمئن نیستم. این ادعا بدون علامت سؤال در دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود، اما در دههٔ ۱۹۹۰، سؤال بی‌جایی محسوب می‌شد. اخیراً تحلیل‌گران زیادی از بحران سال ۲۰۰۸ استفاده کرده‌اند. البته کمی سخت است که باور کنیم «برادران لیمن»، ۵ سال پیش سقوط کردند و همان‌طور که مارتین وولف در فایننشال تایمز در روز بعد گفت، ما هنوز در سایهٔ «برادران لیمن» زندگی می‌کنیم و یک بار دیگر آن را خبری قدیمی و اتفاقی تازه می‌دانیم تا مرگ نتولیبرالیسم را اعلام کنیم، اما موضوع، حالت نظامی پیدا می‌کند. منابع عظیم ایالتی به درستی به حرکت درآمدند تا نه تنها بانک‌ها را شناور نکنند، بلکه به صورت غالب درآورند. نتولیبرالیسم زنده

توان نخبگان برنامه‌ریزی ایالات متحده برای فرار رفتن از دل‌بستگی‌های ملی و ضروری به منظور ارتقای سلامت نظام جهانی، بسیار عالی بوده است. نمونه‌ای وجود دارد که به نظر من موضوع را بسیار روشن می‌کند. بنده هرگز درک نکردم که راهبرد ایالات متحده در مورد نفت خاورمیانه چیست. نوام چامسکی مایل است تا اسناد برنامه‌ریزی دههٔ ۱۹۴۰ را نقل کند که مربوط به کنترل راهبردی این نفت است، اما وقتی کشورهای تولیدکننده در دههٔ ۱۹۴۰، نفت را ملی کردند، ایالات متحده از نفوذ و قدرت خود در این منطقه سودی نبرد. به‌هرحال، ما در داخل کشور، هیدروکربن‌های زیادی تولید می‌کنیم که بسیار بیشتر از کشورهای لایه دوم است و تولید همسایگان ما نیز در این مورد، بسیار زیاد است. لئو و سام، توضیحات جالب‌تری دارند. میل آمریکا به جریان آزاد نفت، برای سالم ماندن نظام جهانی است و بعد از آن، حمایت از بازسازی ژاپن و اروپای بعد از جنگ دوم جهانی و در دهه‌های اخیر، تشویق اتحاد اروپائیان باهم بوده است. البته منابع داخلی خود ما، این اقدامات را به عنوان پرورش رقیبان احتمالی برای کارخانه‌های آمریکا می‌بینند و معلوم شده که این‌طور نیز است، اما بازم، سلامت نظام جهانی به آن نیازمند بوده و برنامه‌ریزان، این موضوع را بررسی کردند.

مسکن وجود داشت، گفت: دلیلی برای نگرانی وجود ندارد، زیرا همه چیز تا به الآن، به خوبی پیش رفته است، به جز بازگشت به سرمایه‌گذاری. شرکت‌های آمریکایی، بسیار سودآور هستند و پول نقد بسیاری دارند. در آخرین حساب (انتشار ۱، ۲)، شرکت‌های غیرمالی آمریکا، حدود ۱۶ تریلیون دلار دارایی در ترازنامه مالی خود داشتند که تقریباً با دارایی‌های منقول برابر است. شکاف میان سرمایه‌های داخلی در دسترس برای سرمایه‌گذاری و هزینه‌های سرمایه واقعی - که جریان آزاد پول نقد نام دارد - بسیار زیاد و نزدیک به ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی است که از ۳ درصد تعیین شده برای دو سال پیش کمتر است. هرچند هنوز هم از هر زمانی در سال ۲۰۰۵ بالاتر است. شرکت‌ها به جای سرمایه‌گذاری - که سود آن تا حدودی زیاد است - در حال پارو کردن پول از طریق سهامداران خود هستند. از طریق کسب مالکیت، بازخورد و سهام سنتی شرکت‌های غیرمالی، در حال انتقال مقداری مساوی با ۵ درصد تولید ناخالص داخلی به سهامداران خود در این روزها هستند، هرچند از مقادیر بالای سال‌های اخیر کمتر بوده، اما با استانداردهای تاریخی، مقدار زیادی است. این امر، نشانه پیروزی انقلاب سهامدار است که بخش مهمی از دوره نئولیبرال در سه دهه گذشته بوده و این حقیقت را

روشن می‌کند که خوشحال کردن سهامداران، یکی از دلایل اصلی وجود شرکت‌های عمومی است و این خوشحالی، با اصطلاح کوتاهی مشخص می‌شود که عبارت است از: «الآن، پول بیشتر». در مورد آینده نیز می‌توان زمان دیگری نگران شد. آلفرد مارشال در گفته مشهوری، بهره را پاداش انتظار تعریف کرده است، اما سرمایه آمریکایی، تمام صبر خود را از دست داده است، زیرا نرخ‌های بهره در این روزها، پاداش زیادی را پرداخت می‌کنند. فقدان بهره سرمایه‌گذاری در بلندمدت، در حساب‌های درآمد ملی و همچنین، حساب شرکت‌ها دیده می‌شود. آنچه برای جمع‌آوری سرمایه واقعی مهم بوده، سرمایه‌گذاری خالص است؛ مقدار ناخالص سرمایه‌گذاری شده در هر سال، منهای سهام سرمایه‌ای موجود. ما تنها ارقام سال ۲۰۱۲ را داریم که تا حدود زیادی کم است. (رجوع کنید به جداول ۵-۲-۲ و ۵ و ۲-۵-۶ در همین مبحث). سرمایه‌گذاری ثابت و خالص بخش خصوصی در بخش غیر مسکن (به عنوان درصدی از تولید داخلی خالص یا NDP) در سال ۲۰۰۹، به کمتر از ۱ درصد رسید. در سال گذشته (۲۰۱۲)، این مقدار به بالاتر از ۲ درصد رسید، اما این نیمی از مقدار میانگین ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ بوده و پایین‌ترین تراز همه سال‌های بین ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۹ است. ما ارقام سال ۲۰۱۳ را تا آگوست سال آینده نخواهیم

داشت، اما به نظر می‌رسد که این مقادیر، در همین حد باشند. دو عامل در این مورد مؤثر هستند: سطح اندک سرمایه ناخالص در ابتدا و انحراف سرمایه‌گذاری به سمت کالاهای دارای بازگشت سریع سرمایه در کوتاه مدت. البته سرمایه‌گذاری عمومی، ضعیف‌تر نیز است. سرمایه‌گذاری خالص در همه سطوح دولت، کمتر از ۱ درصد تولید خالص داخلی در سال ۲۰۱۲ بوده که از سال ۱۹۴۹ به بعد (به دنبال عدم جابجایی بعد از جنگ)، کمتر از هر زمانی شده است. سرمایه‌گذاری خالص فدرال به صفر درصد تولید ناخالص ملی بسیار نزدیک بود. با وجود اینکه که سرمایه‌گذاری ایالتی و محلی مثبت بوده، اما در کمترین سطوح از اواخر دهه ۱۹۴۰ قرار گرفته است. اگر مسیر سرمایه‌گذاری خالص با دلار سنجیده شود، باید به عنوان یک سقوط به آن نگاه کرد که ما هنوز کاملاً از آن خارج نشده‌ایم. سرمایه‌گذاری خالص و عمومی از هر نوع در سال ۲۰۱۲، ۵۴ درصد کمتر از سال ۲۰۰۵ بود. سرمایه‌گذاری عمومی نیز، ۴۳ درصد از بیشترین مقدار سال ۲۰۰۴ کمتر بوده است. سرمایه‌گذاری در بخش مسکن، ۸۹ درصد از مقدار حداکثر سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۰۵ پایین‌تر بوده است. سرمایه‌گذاری ثابت خصوصی در بخش غیر مسکن، ۳۲ درصد کمتر از سال ۲۰۰۸ بوده است. در بیشتر

مورد، سرمایه‌گذاری خالص واقعی در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ است؛ هرچند تولید ناخالص داخلی واقعی در ۳ دهه گذشته، بیش از دو برابر شده است.

نخبگانی که تنها به ثروتمند شدن فکرمی‌کنند

من گمان می‌کنم که ما می‌توانیم، ساعت‌ها در مورد اختلاف‌ها و اشتراک‌های میان طبقه غنی و طبقه حاکم صحبت کنیم، اما آنچه داستان سرمایه‌گذاری خالص می‌گوید، این است که مانخبگانی داریم که به جز ثروتمندتر شدن در مدتی کوتاه، به چیز دیگری فکر نمی‌کنند. در این امر، موفقیت‌ها بسیار بوده است. همان‌طور که روز بعد متوجه شدیم، ۹۵ درصد رشد درآمد میان اواخر دوره رکود در سال ۲۰۰۹ و سال گذشته، به نفع ۱ درصد از جمعیت ثروتمند بوده است؛ اما به نظر می‌رسد که این مورد، در حال دریافت پول و مدیریت آن است و ایمان زیادی به آینده ندارد.

چه چیزی مرا به سمت محیط سیاسی و روان‌شناختی می‌برد؟ نگاه به کنگره آمریکا که وارد یک بازی جدی با خزانه‌داری شده، جالب است. این امر شما را مجبور می‌کند تا به همه چیزهایی که در مورد قدرت سرمایه‌گذاری و دولت می‌دانید، دوباره فکر کنید. من تردید دارم که واقعاً این‌ها معمولی باشند، زیرا هنوز اموری وجود دارند

که سقف دیون را به صورت موقت بالا می‌برند، اما احتمالاً ما به زودی به همین نقطه برمی‌گردیم. آنچه حزب جمهوری خواه از خود نشان می‌دهد، برای من رمزآلود است که بدون شک، این علائق در وال‌استریت معمول نیست، زیرا آن‌ها در حال بازی کردن با جایگاه ارتباطات خزانه‌داری نیستند؛ اما به نظر می‌رسد که علاقه‌مندان وال‌استریت و دوستان آن‌ها در «Fortune 500» (۵۰۰ شرکت آمریکایی که از نظر میزان فروش در صدر قرار دارند)، پشت نیمکت‌ها نشسته و منتظر سخنرانی در مورد وظایف طبقه خود هستند. (اگر هم باشند، ردیف آخر در حال گوش دادن نیستند). تقابل با نخبگان برنامه‌ریزی که از دل جنگ دوم جهانی بیرون آمد و لئو و سام در مورد آن می‌نویسند، بسیار روشن است.

حال می‌رسیم به حیطه روانشناسی؛ من این اواخر به فکر این افتاده بودم که شخص نئولیبرال را چه بنامم. آنچه از بین رفته است، کاغذبازی‌های اجرایی رایج هستند و آنچه تا حدودی ثابت مانده، چیزی است که گاهی همان ساختار نامناسب نامیده می‌شود که فرد را در طول زندگی هدایت می‌کند. این امر در جای خود، چیزی است که تکه‌تکه شده و قابل انطباق با دنیای بی‌ثبات اشتغال و بازارهای مالی قرار است، اما من، نمی‌توانم به‌طور جدی در مورد امور

بلندمدت مانند پیوستگی اجتماعی یا (امیدوارم خدا ما را نجات دهد) تغییر اقلیمی فکر کنم. به نظر من، اساس مادی این دگرگونی جابجایی رابطه به وسیله دادوستد و به منظور دزدیدن زبان اداره شرکت باشد. به کارگران گفته می‌شود که زندگی خود را مانند کارآفرینان کوچک اداره کنند و از یک شغل کم‌درآمد به شغل دیگری بروند و گاهی دو یا سه شغل، همزمان باهم داشته باشند. البته در رأس اجتماع، فرسایش کارکرد برنامه‌ریزی و هرگونه عقلانیت فراتر از ابزاری بودن ابتدایی را می‌بینیم. از زمانی که من نوشته‌های پولانی را می‌خوانم، زمان زیادی گذشته است، اما این برای من، دیدگاهی است در مورد انحطاط اجتماعی که علت آن اجتماعاتی است که مقررات آن‌ها تحت تنظیم بازار بوده و از سطح کلان سرمایه‌گذاری به سمت روانشناسی نحوه فکر کردن و احساس کردن ما پیش می‌رود که از نظر اجتماعی شکل گرفته است. من نمی‌دانم که قدرت مطلقه چگونه می‌تواند از انحطاط موجود، به سلامت بیرون آید.

منبع

این مقاله در پایگاه نشریه ژاکوبین در سال ۲۰۱۳ منتشر شده که در آدرس ذیل قابل دسترسی است
<https://jacobinmag.com/2013/09/the-decline-of-the-american-empire>